

در دفاع از
انقلاب روسیه

لئون تروتسکی

مقدمه

"در دفاع از انقلاب روسیه" متن سخنرانی‌ای است که لئون تروتسکی یکی از رهبران انقلاب اکتبر، بمناسبت پانزدهمین سالگرد پیروزی این انقلاب ایراد کرده است.

تروتسکی در پائیز سال ۱۹۳۲ از طرف سازمان دانشجویان — سوسیال دموکرات کپنهاگ برای ایراد این سخنرانی به دانمارک دعوت شده بود. تروتسکی، که سومین سال آخرین تبعید خود را در جزایر برین کیو، در دریای مرمره (ترکیه) می‌گذراند، از این دعوت استفاده کرد تا به همراه زنش، ناتالیا، به خارج سفر کند.

سفر کوتاه بود — کمتر از یک ماه — زیرا کشورهای اروپا که به او اجازه اقامت نمیدادند، در این سفر نیز به او حتی فرصت یک اقامت کوتاه در شهرهای سر راه راهم نمیدادند. اروپا هنوز از تروتسکی میترسید و در عین حال مجذوب وحشت خود نیز گشته بود. لذا با وجود این تضییقات سفر تروتسکی بطور وسیعی در مطبوعات منعکس گشت. مردم نیز، بقول برنارد شاو، برای دیدن این "شیر در قفس" به مسیر عبور او هجوم می‌بردند.

مطبوعات دست راستی او را بجرم "خیانت برست لیتوفسک" به بئاد حمله گرفتند و هواداران استالین نیز به او حمله می‌کردند.

تروتسکی، به هنگام ورود به کپنهاگ، در ۲۳ نوامبر ۱۹۳۲، از هر سو مورد حمله قرار گرفت. خانواده سلطنتی دانمارک که با تزار نسبت

داشت ، و کمونیست های دانمارکی که طرفدار استالین بودند .
این سخنرانی ، در تاریخ ۲۳ نوامبر ، در مقابل يك جمع ۲۰۰۰
نفری ایراد گردید . این تنها نطق تروتسکی در طی یازده سال آخرین
تبعید ، و آخرین نطق او در مقابل يك جمع بزرگ بود .

ایزاک دویچر ، در کتاب پیامبر مخلوع ، در اینباره می نویسد : " از
آنجائیکه مقامات دولت دانمارک ایراد سخنرانی را منوط به این شرط
کرده بودند که تروتسکی از ایجاد سروصدای سیاسی احتراز کند ، او تا
حدودی مانند يك سخنران حرفه ای صحبت کرد و چکیده اثر سه جلدی
خود ، تاریخ انقلاب روسیه ، را که به تازگی به اتمام رسیده بود ، به
شنوندگان عرضه داشت . محدودیت های دولت دانمارک عمق و نیروی
اعتقاد او را مخفی نساخت . نطق او در دفاع از انقلاب اکتبر ، حقانیت
این انقلاب را هر چه مؤثرتر به اثبات رساند . خطاها و اشتباهات جزئی
بدون هیچگونه عذرخواهی ، صادقانه اذعان شد . نزدیک به ۲۵ سال
بعد ، هنوز افرادی از حضار با تحسین تازه از این نطق بعنوان يك
شاهکار سخنرانی یاد می کنند ."

این سخنرانی از متن انگلیسی آن در کتاب تروتسکی سخن می گوید ،
چاپ پات فایند رپرس ، نیویورک ، ترجمه و برای اولین بار در نشریه
پیام دانشجو ، شماره ۲ ، پائیز ۱۳۵۳ ، چاپ گردید .

دردفاع از انقلاب روسیه

اجازه دهید سخنانم را با اظهار تأسف صمیمانه از اینکه نمی‌توانم در برابر حضار به زبان دانمارکی صحبت کنم ، آغاز نمایم . بگذارید نپرسیم که آیا شنوندگان در این میان ضرر می‌کنند یا خیر؟ زیرا که ندانستن زبان دانمارکی ، سخنران را نیز از امکان آشنائی بدون واسطه و دست اول با زندگی و ادبیات اسکاندیناوی محروم می‌کند . و این خود زیان عظیمی است .

من مجبور بوده‌ام که به آلمانی که زبانی غنی و تواناست متوسل شوم . لیکن دانش من به این زبان نسبتاً محدود است . علاوه بر این ، فقط به زبان مادری می‌توان آزادانه مسایل پیچیده را مورد بحث قرار داد . بنابراین می‌باید قبلاً از حضار طلب اغماض کنم .

اولین بار ، برای شرکت در کنگره انترناسیونال به کپنهاگ آمدم و شیرین‌ترین خاطره‌ها را از شهر شما به همراه بردم . ولی از آن سفر بیشتر از يك ربع قرن می‌گذرد . از آن زمان تا بحال ، آبهای تنگه‌ء اورسند و خلیج‌ها بارها و بارها عوض شده‌اند . لیکن این تنها آبها نیستند که تغییر کرده‌اند . جنگ ، ستون فقرات قاره‌ء اروپائی کهن را درهم شکسته است . رودخانه‌ها و دریاهاى اروپا خون‌کمی‌رانسته‌اند . بشریت ، بخصوص بشر اروپائی ، امتحانات سختی را گذرانده ، افسرده‌تر گردیده و قسى‌تر شده است . برخورد ها سهمگین‌تر و تلخ‌تر شده‌اند . دنیا به دوران تحولات عظیم قدم گذارده است . جنگ و انقلاب شدید -

ترین تجلی این تحولات می باشند .

قبل از اینکه به موضوع صحبت می یعنی انقلاب بپردازم ، وظیفه خود می دانم که از سازمان دانشجویان سوسیال دموکرات کپنهاگ که این جلسه را ترتیب داده است ، تشکر کنم . من این عمل را به عنوان يك مخالف سیاسی انجام می دهم . درست است که سخنرانی من ، اهداف تاریخی علمی را دنبال می کنند و نه اهداف سیاسی را — و مایلم که از ابتدا روی این مسئله تأکید کنم . لیکن ، ممکن نیست بدون موضع گیری سیاسی ، از انقلابی سخن گفت که از درونش جمهوری شوراها بپا خاست . به عنوان يك سخنران ، من در زیر همان پرچمی می ایستم که به هنگام شرکت در رویدادهای انقلابی می ایستادم .

حزب بلشویک تا شروع جنگ به سوسیال دموکراسی بین المللی وابسته بود . در ۴ اوت ۱۹۱۴ رأی دادن سوسیال دموکراسی آلمان به اعتبارات جنگی ، یکبار و برای همیشه به این رابطه پایان داد و دوره مبارزه پیگیر و آشتی ناپذیر بلشویسم علیه سوسیال دموکراسی را آغاز کرد . آیا این بدین معنی است که بانیان این جلسه با دعوت من برای سخنرانی مرتکب اشتباه شده اند ؟ شنوندگان ، تنها بعد از شنیدن سخنرانی من می توانند در این مورد قضاوت کنند . اجازه دهید ، برای توجیه اینکه چرا این دعوت ملاطفت آمیز را برای ارائه گزارشی در باره انقلاب روسیه پذیرفته ام به واقعیتی اشاره کنم . و آن اینکه ، مسئله انقلاب روسیه ، در طول ۳۵ سال حیات سیاسی من ، محور تئوریک و عملی تمایلات و اعمال من بوده است . اصولا ، چهار سال اقامت در ترکیه وقف کندوکاو تاریخی مسایل انقلاب روسیه گردیده است . با این واقعیت ، شاید حق دارم امیدوار باشم که می توانم نه تنها به دوستان و نزدیکان ،

بلکه به مخالفین سیاسی هم کمک کنم تا درك بهتری از بسیاری از جنبه - های انقلاب که قبلا از توجه ایشان بدور بوده است داشته باشند . در هرحال ، هدف از این سخنرانی کمک به فهمیدن است . من نه قصد دارم که برای انقلاب تبلیغ کنم و نه می‌خواهم شما را برای پیوستن به انقلاب فراخوانم . من در نظر دارم انقلاب را شرح دهم .

نمی‌دانم در اساطیر اسکاندیناوی آیا برای شورش الههء خاصی وجود داشته است یا نه؟ بعید به نظر می‌رسد ! بهرحال ، امروز خواستار لطف او نیستیم . سخنرانی خود را تحت نشانه سناترا - خدای پیر دانش - جای می‌دهیم . علیرغم اینکه انقلاب به عنوان يك رویداد زنده درامی پرشور است ، ما سعی خواهیم کرد که با آن خیلی آرام ، همچون يك کالبد شناس ، رفتار کنیم . اگر به همین دلیل سخنران نامطبوع تر است ، بگذارید امیدوار باشیم که شنوندگان این مسئله را در نظر خواهند گرفت .

اجازه دهید با چند اصل ابتدائی از جامعه شناسی شروع کنیم . بدون شك همه شما با این اصول آشنائی دارید . لیکن برای اینکه به پدیده غامضی چون انقلاب بپردازیم باید ذهن خود را با یادآوری این اصول زنده کنیم .

جامعه بشری يك تشريك مساعی تاریخی است در راه مبارزه برای حیات و تنازع بقاء . خصلت جامعه توسط خصلت اقتصادیش تعیین می‌شود . خصلت اقتصاد جامعه توسط ابزار کار تولیدی تعیین میگردد . هر يك از دوران‌های بزرگ تکامل نیروهای تولیدی ، رژیم اجتماعی خاص و مترادف خود را دارد . تاکنون هر رژیم اجتماعی منافع عظیمی را برای طبقه حاکم تأمین کرده است .

بنابر آنچه گفته شد ، روشن است که رژیمهای اجتماعی ابدی نیستند .
آنها بطور تاریخی بوجود می آیند و سپس تبدیل به زنجیرهایی برای
توسعه بیشتر می شوند . " هر آنچه که پدید می آید سزاوار نابود شدن
است . "

ولی هیچ طبقه حاکمه ای هرگز د او طلبانه و صلح آمیز از حکومت
دست نکشیده است . در مسایل مرگ و زندگی هرگز بحث منطقی جایگزین
منطق زور نشده است . ممکن است غم انگیز بنظر بیاید ولی اینچنین
است . ما نیستیم که این دنیا را ساخته ایم و نمی توانیم کاری کنیم جز
آنکه آنرا همانطور که هست بپذیریم .

انقلاب یعنی دگرگونی نظام اجتماعی . انقلاب قدرت را از دست
طبقه ای که خود را تحلیل برده است بدست طبقه ای که در حال
برخاستن است انتقال می دهد . قیام مسلحانه ، در مبارزه ای که دو
طبقه بر سر قدرت می کنند ، شدیدترین و بحرانی ترین لحظه است . قیام
مسلحانه تنها هنگامی می تواند به پیروزی واقعی انقلاب و ایجاد نظام
جدید بیانجامد که بر طبقه ای مترقی استوار باشد . طبقه ای که قادر
است اکثریت عظیم مردم را بدور خود گرد آورد .

برخلاف روندهای طبیعت ، انقلاب توسط انسان ها و از طریق
آنها ساخته می شود . ولی در طول انقلاب نیز ، افراد تحت تأثیر
شرایط اجتماعی عمل می کنند . شرایطی که آزادانه توسط ایشان انتخاب
نشده بلکه میراث گذشته است و آمرانه مسیری را که باید طی شود ، نشان
می دهد . باین دلیل و تنها به این دلیل انقلاب قوانین معینی را
دنبال می کند .

ولی آگاهی بشر صرفا انعکاس منفعلی از شرایط عینی نیست . بشر

عادت کرده است که فعالانه به آنها واکنش نشان دهد . در مواقع
 مشخص این واکنش خصلتی ناآرام ، پرشور و توده ای بخود می‌گیرد .
 سدهای حق و قدرت درهم شکسته می‌شوند . شرکت فعالانه توده ها
 در حوادث تاریخی در حقیقت اجتناب ناپذیرترین عنصر انقلاب است .
 ولی حتی پرشورترین فعالیت ها می‌تواند بدون رسیدن به قله
 انقلاب ، در مرحله تظاهرات و یا شورش باقی بماند . پیاختن
 توده ها باید به سرنگونی سلطه يك طبقه و ایجاد سلطه طبقه دیگر
 بیانجامد . فقط آن وقت است که ما يك انقلاب کامل داریم . قیام
 توده ای يك عمل منفرد نیست که هر زمان که تمایل داشته باشیم بوقوع
 پیوندد . بلکه در تکامل انقلاب معرف عنصری است که از نظر عینی تعیین
 شده است . همانطور که در تکامل جامعه ، انقلاب نیز بیانگر پروسه ای
 است که بر شرایط عینی مبتنی می‌باشد . ولی اگر شرایط لازم برای قیام
 وجود داشت ، نباید صرفاً منفعل ماند و با دهان باز منتظر شد .
 همانطور که شکسپیر می‌گوید ، ” در امور بشری ، جزر و مدی است که اگر
 در نقطه طغیان بدان چیره شویم ، به خوشبختی می‌انجامد . ”
 برای روبیدن نظام اجتماعی فرسوده ، طبقه پیشرو باید درك کند که
 ساعت موعود فرا رسیده و وظیفه کسب قدرت را در دستور کار خود قرار
 دهد . اینجاست که میدان برای عمل آگاه انقلابی باز می‌شود . جایی
 که دوراندیشی و حسابگری با اراده و شهامت ادغام می‌شوند . بعبارت
 دیگر ، میدان برای کار حزب گشوده می‌شود .

حزب انقلابی ، گلهای سرسبد طبقه پیشرو را در درون خود متحد
 می‌سازد . بدون حزبی که بتواند با محیط خود تطبیق یابد ، پیشرفت و
 سرعت حوادث را ارزیابی کند و بموقع اعتماد توده ها را بخود جلب

نماید ، پیروزی انقلاب پرولتاریائی غیرممکن است ، این خصوصیات ، روابط متقابل عوامل عینی و ذهنی را در قیام و انقلاب نمایان می سازند .

همانطور که می دانید ، در مباحثات ، بخصوص در بحثهای مذهبی ، رسم است که مخالفین با محال جلوه دادن حقایق علمی آنها را بی اعتبار سازند . این روش در منطق "احاله به محال" نامیده می شود . ماسعی می کنیم که روش مخالف آن را دنبال کنیم : بدین معنی که ما از امر محال شروع کرده و با احتیاط بیشتری به حقیقت نزدیک می شویم . بهر حال ، نمی توانیم از فقدان محالات شکایت کنیم . اجازه دهید یکی از تازه ترین و بزرگترین آنها را انتخاب کنیم .

مالا پارت ، نویسنده ایتالیائی ، کسی که چیزی از نوع يك تئوريسين فاشيست است — بلکه چنین کسانی هم وجود دارند — چندی پیش کتابی در باره "تاکتیک کودتا عرضه کرد . طبیعتاً ، نویسنده صفحات قابل ملاحظه ای از "بررسی" خود را به انقلاب اکتر اختصاص می دهد .

ایده اصلی کتاب از این قرار است : برخلاف "استراتژی" لنین که در رابطه با شرایط سیاسی و اجتماعی روسیه ۱۹۱۷ بود ، "تاکتیکهای تروتسکی" بقول مالا پارت "برعکس ، رابطه ای با شرایط کلی کشور نداشته . " مالا پارت در صفحات کتابش لنین و تروتسکی را به انجام گفتگوهای متعددی وامی دارد . در این گفتگوها ، لنین و تروتسکی در مجموع از همان اندازه تعمق فکری برخوردارند که طبیعت در اختیار مالا پارت به تنهایی گذارده است . مالا پارت ، تروتسکی کذائی خود را وامی دارد که در پاسخ به نظریات لنین در مورد شرایط لازم سیاسی و اجتماعی انقلاب چنین بگوید : "استراتژی شما نیازمند شرایط بیش از

اندازه مساعد است ، قیام به هیچ چیز احتیاج ندارد و امری خود بسنده است .^۰ بشنوید " قیام به هیچ چیز احتیاج ندارد ! " شنوندگان عزیز ، این همان امر محالی است که باید ما را برای رسیدن به حقیقت یاری دهد . نویسنده مصرانه تکرار می کند که در انقلاب اکتبر نه استراتژی لنین بلکه تاکتیکهای تروتسکی باعث پیروزی شدند . این تاکتیکها ، به قول نویسنده ، حتی هم اکنون نیز آرامش دولت های اروپائی را تهدید می کند .^۰ " استراتژی لنین " ، کلمه به کلمه نقل می کنم ، برای دولت های اروپا خطری آنی نیست ، لیکن خطری که اکنون و بطور مداوم آنها را تهدید می کند ناشی از تاکتیکهای تروتسکی است .^۰ و مشخص تر از آن می نویسد " پوانکاره را بجای کرنسکی بگذارید و ببینید که کودتای بلشویکی اکتبر ۱۹۱۷ به همان خوبی موفق خواهد شد .^۰ مشکل است باور کنیم که چنین کتابی به چندین زبان ترجمه گردیده و جدی گرفته شده است .

اگر " تاکتیک های تروتسکی " قادرند همان وظایف را تحت هر شرایطی عملی سازند ، پس اصولا کوشش ما برای درك ضرورت استراتژی لنین که از نظر تاریخی تعیین شده است کوششی عبث است .^۰ و اصولا اگر مشتی دستورالعمل تکنیکی برای پیروزی انقلاب کافیسست ، پس چگونه انقلابات موفق اینقدر نادرنند ؟

گفتگوی بین لنیل و تروتسکی که توسط نویسنده فاشیست عرضه شده است ، در محتوی نیز چون در شکل ، از اول تا به آخر يك اختراع انزجارآور است .^۰ از این نوع اختراعات در اطراف جهان بسیار پراکنده است .^۰ به عنوان مثال ، در مادرید کتابی چاپ شده است بنام زندگی لنین .^۰ در قبال این کتاب من همانقدر مسئولم که در مورد دستورالعمل های تاکتیکی مالاپارت مسئولیت داشتم .^۰

هفته نامه مادری استامپا ، بخشهای کاملی از این کتاب را قبل از اینکه چاپ شود منتشر ساخته است . این بخشها ظاهرا نوشته های تروتسکی راجع به لنین است و حاوی بی حرمتی های وحشتناکی به خاطره انسانی است که من برای او در مقایسه با معاصرین خویش بالاتریس ارزش ها را قایل بوده و هستم .

ولی بگذارید جاعلین را بحال خودشان رها کنیم . ویلهلم لیب - نخت پیر ، پدر قهرمان و مبارز فراموش نشدنی کارل لیب نخت همیشه می گفت " يك سیاستمدار انقلابی باید پوست کلفت باشد " . دکتر استاکمن حتی از این هم واضح تر توصیه می کرد که هرکس می خواهد بر خلاف نظر جامعه عمل کند ، باید پیه آنها هم به تن اش بمالد . ما این دو نصیحت خوب را بخاطر خواهیم سپرد و به برنامه خود ادامه خواهیم داد .

انقلاب روسیه ، چه سئوالاتی در مغز يك شخص متفکر برمی انگیزد ؟

۱- چرا و چگونه این انقلاب اتفاق افتاد ؟ بطور مشخص تر ، چرا

انقلاب پرولتاریائی در یکی از عقب مانده ترین کشورهای اروپا پیروز شد ؟

۲- نتایج انقلاب اکتبر چه بوده است ؟ و بالاخره ،

۳- آیا انقلاب اکتبر از بوته آزمایش موفق بیرون آمده است ؟

سؤال اول که مربوط به علل انقلاب است ، اکنون کمابیش با

تمام جزئیات می تواند پاسخ داده شود . من کوشیده ام که این کار را با

تمام جزئیات در کتاب تاریخ انقلاب روسیه انجام دهم . در اینجا

فقط می توانم نتایج مهم را فرمول بندی کنم .

این حقیقت که پرولتاریا برای اولین بار در کشور عقب مانده ای چون

روسیه تزاری بقدرت رسید فقط در نظر اول مرموز مینماید ، در واقعیت ،

این امر کاملاً منطبق بر قوانین تاریخی است . می توانست پیش بینی شود

و پیش بینی شده بود . بعلاوه مارکسیست های انقلابی مدت ها قبل از وقوع رویداد های تعیین کننده استراتژی خود را برپایه پیش بینی این حقیقت بنا کردند .

اولین و کلی ترین توضیح اینست : روسیه گرچه کشوری عقب مانده است لیکن فقط بخشی از اقتصاد جهانی و فقط جزئی از سیستم سرمایه داری جهانی است ، با چنین مفهومی لنین معمای انقلاب روسیه را در فرمول استادانه اش حل کرد ، " زنجیر در ضعیف ترین حلقه اش شکست . "

بگذارید تصویری خام بدست دهم : جنگ بزرگ که نتیجه تضاد های امپریالیسم جهانی بود ، کشورهایی را که در مراحل متفاوتی از رشد و توسعه بودند به گرداب خویش کشید ولی از همه بیکسان طلب کرد . روشن است که بار جنگ می بایست خصوصا برای عقب مانده ترین کشورها غیرقابل تحمل باشد . روسیه اولین کشوری بود که مجبور به ترك میدان جنگ شد . ولی مردم روسیه برای بریدن از جنگ مجبور شدند طبقه حاکم را سرنگون کنند . باین طریق زنجیر جنگ در ضعیف ترین حلقه اش شکست .

لیکن جنگ مصیبتی نیست چون زلزله که از خارج نازل شود ، بلکه عمانطور که کلاز ویتز پیر می گوید ، ادامه سیاست است با وسایلی دیگر . در جنگ اخیر ، گرایشات عمده سیستم امپریالیستی " دوران صلح " تنها خود را خشن تر منعکس ساختند . هر چه نیروهای کلی تولید بیشتر رشد نمود رقابت در بازارهای جهانی شدیدتر ، خصومت ها هرچه برآتر و رقابت تسلیحاتی دیوانه وارتر گردید و اقدام اخیر برای شرکت کنندگان ضعیف تر بیش از پیش مشکل گشت . دقیقا به این دلیل

کشورهای عقب مانده مقامهای اول را در سیر و توالی اضمحلال کسب کردند . زنجیر دنیای سرمایه داری همیشه در ضعیف ترین حلقه‌اش متمایل به شکستن است .

اگر در اثر يك موقعیت استثنائی و یا موقعیت نامناسب استثنائی ، مثلاً فرض کنیم ، يك تعرض موفقیت آمیز نظامی از خارج و یا اشتباهات غیرقابل جبرانی که حکومت شوروی خود مرتکب شود ، سرمایه داری دوباره در قلمرو پهن‌آور شوروی برپا شود ، به‌مراه آن ناتوانی تاریخی اش نیز بپا خواهد خاست و چنین سرمایه داری ای خیلی زود قربانی همان تناقضاتی خواهد شد که در سال ۱۹۱۷ باعث انفجارش گردید . اگر روسیه حامل انقلاب در بطن خویش نبود هیچ دستورالعمل تاکتیکی ای نمی‌توانست انقلاب اکتبر را بدینا بیاورد . حزب انقلابی ، در تحلیل نهائی ، تنها میتواند مدعی نقش مامائی باشد که مجبور به انجام سزارین است .

شاید کسی در پاسخ به این مسئله بگوید : " ممکن است بررسی شما بکفایت توضیح دهد که چرا روسیه ، کشور عقب مانده سرمایه داری با دهقانان فقیر و کشوری مزین به انگل اشرافیت و پادشاهی پوسیده محکوم به ویرانی بود . ولی در مثال زنجیر و ضعیف ترین حلقه‌اش ، هنوز کلید گم شده ای برای حل معمای واقعی وجود دارد : چگونه انقلاب سوسیالیستی توانست در يك کشور عقب مانده به پیروزی رسد ؟ در تاریخ از زوال کشورها و تمدن ها مثال های متعددی میتوان یافت . این زوال با اضمحلال طبقات حاکم قدیمی که برایشان جانشینان پیشرو پیدا نشد همراه بوده است . در نظر اول ، درهم شکستن روسیه که ————— بایستی کشور را به يك مستعمره سرمایه داری تبدیل می‌کرد تا به يك

دولت سوسیالیستی^{۱۰}

این ایراد خیلی جالب است و ما را مستقیماً به قلب مسئله می‌رساند. تعادل و نظم است^{۱۰} از طرفی، از مفهوم اغراق آمیز عقب ماندگی روسیه شروع می‌کند، و از طرف دیگر از برداشت غلط تئوریکی که از پس‌دیده عقب ماندگی تاریخی بطور اعم دارد^{۱۰}

موجودات زنده، منجمله انسان، مراحل رشد مشابهی را مطابق با سن‌شان طی می‌کنند^{۱۰} در يك كودك پنج ساله با رشد طبیعی، تناسب معینی بین وزن او و اندازه اندامهای بدن و اعضای داخلی‌اش می‌یابیم^{۱۰} ولی در رابطه با آگاهی بشر وضعیت فرق می‌کند^{۱۰} روانشناسی چه روانشناسی فردی و چه جمعی بواسطه قدرت استثنائی جاذب، قابلیت تطبیق و انعطاف پذیری‌اش از آناتومی و فیزیولوژی متمایز شده است^{۱۰} برتری اشرافی بشر بر نزدیکترین اقارب جانوریش یعنی میمون، در همین نکته مستتر است^{۱۰} روان انعطاف پذیر و جاذب بعنوان شرط لازم برای پیشرفت تاریخی، قابلیت تغییرپذیری فوق العاده‌ای را در رابطه با ساختمان درونی، بر به اصطلاح "موجودات" اجتماعی تفویض می‌کند که آنان را از موجودات واقعی یعنی بیولوژیکی متمایز می‌نماید^{۱۰} در توسعه ملت‌ها و دولت‌ها، بخصوص نوع سرمایه داری آنها، نه تشابهی وجود دارد و نه نظمی^{۱۰} در زندگی يك کشور مراحل مختلف تمدن، حتی در قطب‌های کاملاً مخالف، بیکدیگر نزدیک شده باهم ادغام می‌گردند^{۱۰}

شنوندگان محترم، بگذارید فراموش نکنیم که عقب ماندگی تاریخی يك مفهوم نسبی است^{۱۰} در کنار کشورهای پیشرفته و عقب افتاده مسایل دیگری از قبیل تأثیر متقابل این دو بر یکدیگر، فشار کشورهای پیشرفته

بر کشورهای عقب مانده ، لزوم رسیدن کشورهای عقب مانده به کشورهای پیشرفته و ضرورت وام گرفتن تکنولوژی و علوم و غیره از کشورهای پیشرفته وجود دارد . باین ترتیب نوع مرکب توسعه رخ می دهد : اشکال عقب - افتادگی با آخرین کلام در دنیای تکنولوژی و در جهان تفکر ترکیب می شوند . بالاخره ، کشورهایی که از نظر تاریخی عقب افتاده هستند ، برای فرار از عقب ماندگیشان غالباً مجبورند از بقیه پیشی گیرند .

تحت شرایط مشخصی ، انعطاف پذیری آگاهی جمعی ، رسیدن به نتیجه را در عرصه اجتماعی ممکن میسازد . این مقوله در روانشناسی فردی "غلبه بر عقده حقارت" نامیده میشود . از این نظر می توان گفت که انقلاب اکبر وسیله ای حماسی بود که توسط آن مردم روسیه توانستند بر حقارت اقتصادی و فرهنگیشان فایق آیند .

ولی اجازه دهید از این کلیات فلسفی- تاریخی و شاید تا اندازه زیادی تجریدی بگذریم و همین سؤال را بطور مشخص یعنی در مقطع حقایق زنده اقتصادی مطرح سازیم . در اوایل قرن بیستم ، عقب - ماندگی روسیه خود را به روشنترین وجه در واقعیات زیر نشان داد : صنعت در مقایسه با کشاورزی ، شهر در مقایسه با ده ، پرولتاریا در مقایسه با دهقانان از مقام کمتری در کشور برخوردار بودند . تمام اینها بمفهوم پائین بودن بارآوری کار در سطح ملی بود . کافی است گفته شود که در آستانه جنگ زمانی که روسیه تزاری به اوج رفاه اقتصادی-ش رسیده بود ، درآمد ملی هشت تا ده بار کمتر از آمریکا بود . "وسعت" این عقب ماندگی ، اگر "وسعت" بتواند در رابطه با عقب ماندگی بکار برده شود ، به اعداد بیان میشود .

بهر حال ، در همان زمان ، قانون توسعه مرکب در زمینه اقتصادی

خود را در هر قدم ، چه در پدیده های ساده و چه در پدیده های غامض ظاهر میکرد . روسیه ، تقریبا بدون داشتن جاده ، محبور به ساختن راه آهن بود . بدون اینکه از مراحل کارگاه های صنعتی و کارخانه ای اروپائی گذشته باشد مستقیما تولید مکانیزه را در پیش گرفت . سرنوشت کشورهای عقب مانده ، جهش از روی مراحل میانی است .

در حالیکه کشاورزی دهقانی غالبا در سطح قرن ۱۷ باقی ماند ، صنعت روسیه ، اگر نه در وسعت ، حداقل در نوع ، هم سطح متری ترین کشورها شد و در بعضی از جوانب بر آنها پیشی گرفت . کافی است گفته شود که شرکت های غول آسا در ایالات متحده که هر یک پیش از هزار نفر در استخدام داشتند ، کمتر از ۱۸٪ کل کارگران صنعتی آن کشور را استخدام میکردند در حالیکه در روسیه این رقم بیشتر از ۴۱٪ بود . این واقعیت به سختی با مفهوم قراردادی عقب ماندگی اقتصادی روسیه سازگار بود . از طرف دیگر این واقعیت ، رد عقب ماندگی نیست بلکه آنها را از طریق دیالکتیکی تکامل می بخشد .

همین خصلت متناقض در ساخت طبقاتی کشور نیز آشکار بود . سرمایه مالی اروپا اقتصاد روسیه را با سرعت شتابزده ای صنعتی کرد . بدین وسیله بورژوازی صنعتی ، خصلت سرمایه داری بزرگ و ضد مردمی بخود گرفت . بعلاوه سهامداران خارجی ، در خارج از کشور مسکن گزیدند . از طرف دیگر کارگران طبعا روسی بودند . بنابراین در مقابل بورژوازی قلیل العده روس ، که ریشه ملی نداشت ، پرولتاریائی نسبتا مقتدر با ریشه های محکم در عمق مردم قد علم کرد .

بواسطه این حقیقت که روسیه بخصوص بعنوان يك کشور عقب مانده تحت فشار رسیدن به حریفان قادر نبود محافظه کاری اجتماعی و

سیاسی خود را تقویت نماید ، خصلت انقلابی پرولتاریا بیشتر شود . انگلستان که قدیمی‌ترین کشور سرمایه داری است بد رستی به عنوان محافظه کارترین کشور اروپا و در واقع جهان محسوب شده است . به احتمال قوی ، روسیه آزادترین کشور اروپا از قید محافظه کاری است . ولی پرولتاریای جوان ، تازه نفس و مصمم روسیه هنوز اقلیت کوچکی از ملت را تشکیل میداد . ذخیره قدرت انقلابیش در خارج از خود پرولتاریا یعنی در دهقانان که بصورت نیمه سرف زندگی می‌کردند و همچنین در ملیت های ستمدیده قرار داشت .

بستر انقلاب مسئله ارضی بود . سیستم فرسوده فئودال- سلطنتی ، تحت شرایط استثمار جدید سرمایه داری و چندان غیرقابل تحمل گشت . مساحت مزارع اشتراکی دهقانی به حدود ۱۴۰ میلیون دسیاتین میرسید . ولی ۳۰ هزار مالکین ارضی بزرگ که حد متوسط دارائیشان بیشتر از دوهزار دسیاتین بود ، جمعا مالک ۷۰ میلیون دسیاتین بودند یعنی باندازه ۱۰ میلیون خانوار دهقانی و یا ۵۰ میلیون جمعیت دهقانی زمین داشتند . این آمار مالکیت ارضی ، برنامه حاضر و آماده شورش دهقانی را تشکیل میداد .

یکی از اشراف بنام بوکورکین ، در سال ۱۹۱۲ به عالیجناب رود زیانکو رئیس آخرین دومای کشوری نوشت : " من يك مالک هستم ، نمی‌توانم تصور کنم که باید برای يك هدف باور نکردنی ، برای آزمایش دکترین سوسیالیستی زمینم را از دست بدهم " ولی این دقیقا وظیفه انقلاب است که آنچه را که طبقه حاکمه قادر نیست تصور کند ، جامه عمل بپوشاند .

در پائیز ۱۹۱۲ تقریبا تمام کشور صحنه شورشهای دهقانی بود .

از ۶۲۴ بخش روسیه قدیم ، ۴۸۲ بخش یعنی ۷۷ درصد آن از جنبش تأثیر پذیرفته بود . بازتاب برافروختگی روستاها صحنه قیام را در شهرها شعله‌ور ساخت . شما بمن خواهید گفت که جنگ دهقانان علیه مالکین یکی از عناصر کلاسیک انقلاب بورژوائی است و به هیچ وجه عنصر انقلاب پرولتاریائی نمی‌باشد .

من پاسخ می‌دهم ، کاملاً صحیح است در گذشته چنین بود . ولی ناتوانی جامعه سرمایه داری از ادامه حیات در کشوری که از نظر تاریخی عقب مانده است ، دقیقاً در این واقعیت خلاصه می‌شود که شورش‌های دهقانی طبقات بورژوای روسیه را ، به پیش‌نبرد . بلکه برعکس آنها را برای همیشه به عقب ، به اردوگاه ارتجاع‌راند . اگر دهقانان نمیخواستند که کاملاً مضحل شوند ، راهی جز پیوستن به پرولتاریای صنعتی برایشان باقی نمانده بود . این اتحاد انقلابی دو طبقه ستم دیده ، با نبوغ بسیاری توسط لنین پیش‌بینی و مدت‌ها قبل توسط وی آماده گردیده بود .

اگر بورژوازی مسئله ارضی را جسورانه حل کرده بود ، مسلماً پرولتاریای روسیه در سال ۱۹۱۷ قادر به تسخیر قدرت نبود . ولی بورژوازی بزدل و طماع روسیه ، دیر به صحنه آمد و قبل از بلوغ قربانی ضعف‌پیری شده ، جرأت نکرد دست بروی مالکیت فئودال بلند کند . ولی بدینوسیله قدرت و به‌مراه آن حق تعیین سرنوشت جامعه بورژوائی را به پرولتاریا منتقل کرد .

بنابراین برای اینکه دولت شوروی بدینا بیاید لازم بود که دو عامل با ماهیت تاریخی مختلف دست به دست یكدیگر دهند : جنگ دهقانی که از خصائل سپیده دم رشد بورژوائی است و قیام پرولتاریائی یعنی

نهضتی که نزول جنبش بورژوازی را اعلام می‌کند . خصلت مرکب انقلاب روسیه درست در اینجا نهفته است .

به محض اینکه دهقان توانست روی پای خود بایستد دچار خشم وحشتناکی می‌شود . ولی قادر نیست که به خشم خود بیان آگاهانه‌ای ببخشد . او محتاج رهبر است . برای اولین بار در تاریخ دنیا ، دهقانان شورشی ، در شخص پرولتاریا رهبری صادق یافتند .

چهار میلیون کارگر صنعتی و حمل و نقل ، صد میلیون دهقان را رهبری نمودند . این رابطه‌ای متقابل ، طبیعی و اجتناب‌ناپذیر بین پرولتاریا و دهقانان در انقلاب بود .

دومین ذخیره انقلابی پرولتاریا از ملیت‌های ستمدیده تشکیل می‌شد که علاوه بر آن غالباً دهقان بودند . عقب‌ماندگی تاریخی کشور کاملاً با خصلت گسترده رشد دولت پیوسته است دولتی که چون لکه روغن سیاهی از مرکز مسکو به محیط اطراف گسترده شده است .

این دولت در شرق مرتباً مردم بیشتری را به انقیاد درآورد تا با اتکاء بر آنها ملیت‌های توسعه یافته‌تر غرب را خفه سازد . بتدریج په هفتاد میلیون "روس‌کبیر" که توده اصلی جمعیت را تشکیل می‌دادند ، در حدود ۹۰ میلیون نفر از "نژادهای دیگر" اضافه شد .

بدین ترتیب امپراطوری‌ای بنا شد که ملیت حاکم فقط ۴۳٪ از جمعیت آنرا تشکیل می‌داد ، در حالیکه ۵۷٪ بقیه از ملیت‌های دیگر با درجات مختلف تمدن و محرومیت‌های قانونی گوناگون تشکیل شده بود . در روسیه فشار ستم ملی در قیاس با دولت‌های همسایه ، نه فقط دولت‌هایی که در آنسوی مرزهای غربی قرار داشتند بلکه در قیاس با دولت‌هایی که در آنسوی مرزهای شرقی قرار داشتند نیز شدیدتر

بود . این شرایط به مسئله ستم ملی نیروی انفجاری عظیمی بخشید .
بورژوازی لیبرال روسیه در مورد مسئله ملی نیز نظیر مسئله ارضی ،
قدمی از اصلاح رژیم قهر و ستم فراتر نمی گذاشت . حکومت های
" دموکراتیک " میلیوکف و کرنسکی که منعکس کننده منافع بورژوازی روس -
های کبیر و بوروکراسی بودند ، در طول هشت ماه حیاتشان ، عملاً به
ملیت های ناراضی خاطر نشان ساختند که : " شما فقط چیزی را که با زور
بگیرید بدست می آورید " .

رشد اجتناب ناپذیر گرایش گریز از مرکز جنبش ملی ، خیلی زود مورد
توجه لنین قرار گرفته بود . حزب بلشویک سالها بشدت برای حق خود -
مختاری ملت ها ، یعنی برای حق جدائی کامل آنها مبارزه کرد . فقط
از طریق چنین موضع تهرآمیزی در مورد مسئله ملی ، پرولتاریای روسیه
توانست بتدریج اعتماد مردم ستمزده را به دست آورد . جنبش استقلال
ملی نیز همچون جنبش ارضی ، ضرورتاً برعلیه دموکراسی رسمی قد علم
کرده ، پرولتاریا را استحکام بخشید و به جریان طغیان اکتبر پیوست .
باین ترتیب معمای طغیان پرولتاریائی در کشوری که از نظرتاریخی
عقب مانده است ، پرده ابهام را از روی خود برمی کشد .

انقلابیون مارکسیست ، مدتها پیش از وقوع حوادث ، پیشروی
انقلاب و نقش تاریخی پرولتاریای جوان روسیه را پیشبینی کردند . لطفاً
اجازه دهید عباراتی از نوشته خودم در سال ۱۹۰۵ را در اینجا تکرار
کنم : " ممکن است پرولتاریا در کشوری که از نظر اقتصادی عقب افتاده
است زودتر از يك کشور پیشرفته سرمایه داری به قدرت برسد
" انقلاب روسیه شرایطی را ایجاد می کند که در آن قدرت میتواند
(و در مورد يك انقلاب پیروزمند باید) ، به پرولتاریا منتقل گردد . این

انتقال حتی قبل از آنکه سیاست لیبرالیسم بورژوائی فرصت یابد تا هنر حکومت کردنش را بمعرض تماشا قرار دهد صورت می‌گیرد.^۰

”سرنوشت ابتدائی ترین منافع انقلابی دهقانان با سرنوشت کل انقلاب، یعنی سرنوشت پرولتاریا پیوند خورده است. پرولتاریا بمحض رسیدن به قدرت به عنوان طبقه رهائی‌بخش در مقابل دهقانان ظاهر خواهد شد.“^۰

”پرولتاریا بعنوان نماینده انقلابی ملت و رهبر مورد قبول مردم در مبارزه با حکومت مطلقه، بربریت و بندگی، وارد حکومت خواهد شد.“^۰

”رژیم پرولتاریائی، از اولین لحظه مجبور می‌شود که برای حل مسئله ارضی، که سرنوشت توده‌های عظیمی از مردم روسیه به‌آن پیوسته است قد علم کند.“^۰

من اجازه خواستم که این عبارات را بعنوان شاهد نقل کنم تا آشکار شود که تئوری انقلاب اکتبر که امروزه از طرف من ارائه می‌شود، بدیهه سازی نیست و بعدها تحت فشار حوادث ساخته و پرداخته نشده است. خیر، (تئوری انقلاب اکتبر) به شکل يك پیش‌بینی سیاسی سالها بر انقلاب اکتبر تقدم داشت. شما موافقید که بطور کلی يك تئوری فقط هنگامی ارزش دارد که به پیش‌بینی سیر تکامل کمک کرده و سودمندانه بدان تأثیر بگذارد. بطور کلی آنچه در اینجا نهفته اهمیت مارکسیسم بعنوان سلاحی برای ارزیابی اجتماعی-تاریخی است که نمیتوان برای آن قیمتی در نظر گرفت. متأسفم که محدوده سخنانی بمن اجازه نمی‌دهد که نقل قولهای بالا را گسترش دهم. بنابراین به نقل خلاصه‌ای از تمام این اثر که در سال ۱۹۰۵ آغاز گردید اکتفای کنم.

انقلاب روسیه از نظر وظایف‌آنی خود يك انقلاب بورژوائی است.

ولی بورژوازی روسیه ضد انقلابی است . بنابراین پیروزی انقلاب فقط در صورت پیروزی پرولتاریا ممکن است . ولی پرولتاریای پیروزمند در حد برنامه بورژوا دموکراسی توقف نخواهد کرد و به برنامه سوسیالیسم ادامه اش خواهد داد . انقلاب روسیه اولین مرحله انقلاب سوسیالیستی جهانی خواهد شد .

این تئوری انقلاب پیگیر بود که در سال ۱۹۰۵ توسط من فورموله شد و از آن ببعد تحت نام " تروتسکیسم " آماج شدیدترین انتقادات قرار گرفت .

بطور دقیقتر این فقط بخشی از این تئوری است . قسمت دیگر آن که بویژه امروزه بسیار بموقع است می گوید :

" نیروهای تولیدی موجود مدتهاست که از محدوده ملی فراتر رفته اند . يك جامعه سوسیالیستی در درون مرزهای ملی عملی نیست . هرچقدر هم موفقیت های اقتصادی يك دولت کارگری چشم گیر باشد ، برنامه 'سوسیالیسم در يك کشور' يك خیال خام خرده بورژوائی است . تنها يك جمهوری فدرال اروپائی و سپس جهانی می تواند عرصه واقعی برای يك جامعه موزون سوسیالیستی باشد ."

امروزه ، پس از آزمایش حوادث ، کمتر از همیشه دلیلی می یابم که خود را از این تئوری جدا کنم .

بعد از تمام آنچه که در بالا گفته شد ، آیا هنوز ارزش آنرا دارد که از مالاپارت نویسندۀ فاشیست یاد کنیم ؟ یعنی از کسی که بمن تاکتیک - هائی را نسبت می دهد که مستقل از استراتژی بوده و در يك سری دستورالعمل تکنیکی برای قیام که در همه جا و هر زمان قابل اجرا هستند خلاصه می شوند یاد کنیم ؟ خوشبختانه اسم تئوریسین بدبخت

کودتا تعایز او را از عاملین پیروزمند کودتا تسهیل میکند . هیچکس مالاپارت را با بناپارت اشتباه نمی‌گیرد . بدون قیام مسلحانه ۷ نوامبر ۱۹۱۷ ، دولت شوروی وجود نمی‌داشت . ولی انقلاب از آسمان نازل نشد . انقلاب اکتبر مستلزم يك سری شرایط تاریخی بود .

۱- پوسیدگی طبقات فاسد قدیمی ، یعنی اشرافیت ، سلطنت ، بوروکراسی .

۲- ضعف سیاسی بورژوازی که ریشه ای در توده های مردم نداشت .

۳- خصلت انقلابی مسئله دهقانی .

۴- خصلت انقلابی مسئله ملیت های ستمدیده .

۵- وزنه اجتماعی پراهمیت پرولتاریا .

به این ضرورت های ارگانیک می‌باید شرایط اتفاقی ویژه ای را بیفزائیم که حائز اهمیت فوق العاده میباشند .

۶- انقلاب ۱۹۰۵ مکتب بزرگ ، یا به قول لنین "پروو لباس" انقلاب

۱۹۱۷ بود . شوراها ، بمثابة شکل سازمانی و غیرقابل تعویض

جبهه واحد پرولتاریا در انقلاب ، برای اولین بار در ۱۹۰۵ بوجود آمدند .

۷- جنگ امپریالیستی تمام تضادها را تشدید کرد . رخوت توده ها .

های عقب مانده را درهم شکست و بدینوسیله ابعاد عظیم

حادثه را آماده نمود . لیکن تمام این شرایط که برای آغاز

انقلاب کفایت می‌کردند برای تضمین پیروزی پرولتاریا در انقلاب

ناکافی بودند . برای این پیروزی شرط دیگری لازم بود :

۸- حزب بلشویک .

اگر این شرط را در آخر لیست می‌آورم تنها به این دلیل است که

از يك نظم منطقی پیروی شود نه اینکه برای من حزب از درجه آخر اهمیت برخوردار است .

خیز ، من از چنین پنداری بدورم . بله ، بورژوازی لیبرال میتواند قدرت را تسخیر کند و بیش از یکبار هم در نتیجه مبارزه ای که اصلاً در آن شرکت نداشته قدرت را بدست گرفته است . بورژوازی لیبرال ارگانهای تسخیر قدرت را که بطور قابل تحسینی برای این مقصود مناسبند در اختیار دارد . ولی توده های زحمتکش در شرایط دیگری قرار دارند : آنها طی سالیان دراز ، به تسلیم عادت کرده اند و نه به تسخیر . آنها کار میکنند ، تا آنجا که بتوانند صبورند و امیدوار ، طاقت خود را از دست میدهند ، بهامیخیزند و مبارزه می کنند ، می میرند ، برای دیگران پیروزی ببار می آورند ، به ایشان خیانت میشود ، به نومیادی سقوط می کنند ، دوباره گردن خم کرده ، دوباره کار می کنند . تحت تمام رژیم ها تاریخ توده های مردم چنین است . پرولتاریا برای اینکه محکم و با اطمینان قدرت را در دست گیرد نیازمند حزبی است که در روشنی افکار و اراده انقلابی ، بر تمام احزاب دیگر برتری فوق العاده داشته باشد . حزب بلشویک ، که بیشتر از یکبار و با حقانیت کامل بعنوان انقلابی ترین حزب تاریخ بشر خوانده شده است ، تبلور زنده تاریخ نوین روسیه با تمام دینامیسم درونیش بود . از مدتها قبل ، سرنگونی تزاریسم ، شرط لازم برای توسعه اقتصادی و فرهنگی روسیه گشته بود . ولی برای اجرای این وظیفه ، نیروی کافی وجود نداشت . بورژوازی از انقلاب می ترسید . روشنفکر سعی می کرد که دهقانان را برپا ایستاند . موژیک ، که نمی توانست بدبختی ها و اهداف خود را تعمیم بخشد ، این مشکل را بی جواب گذاشت ، روشنفکر خود را با دینامیت مسلح کرد . يك

نسل کامل در این مبارزه سوخت .

اول مارس ۱۸۸۷ ، الکساندر اولیانوف ، آخرین برنامه توطئه های عظیم تروریستی را اجرا کرد . کوشش برای قتل الکساندر سوم با شکست روبرو شد . اولیانوف و سایر شرکت کنندگان در این حادثه اعدام شدند . کوشش برای اینکه تجهیزات شیمیائی را جانشین طبقه انقلابی سازند دچار شکست شد . بدون توده ها ، حتی قهرمان ترین روشنفکران هیچ هستند . ولادیمیر ، برادر جوان تر اولیانوف ، لنین آینده ، عظیم ترین چهره تاریخ روسیه ، تحت تأثیر مستقیم این حقایق و نتایج ، بزرگ شد . حتی در دوران جوانیش ، خود را بر مبانی مارکسیسم استوار ساخت و به پرولتاریا روی آورد . او بدون لحظه ای غفلت از روستا ، از طریق کارگران به جستجوی راهی بسوی دهقانان برآمد . لنین با میراث اسلاف انقلابیش یعنی اراده ، ظرفیت فداکاری و آمادگی برای مبارزه تا به آخر ، در اوان زندگی ، معلم نسل جدیدی از روشنفکران و کارگران پیشرو گردید . کارگران در تظاهرات و مبارزات خیابانی ، در زندان و تبعیدگاه آبدیده گی لازم را بدست آوردند . آنها به چراغ راهنمای مارکسیسم احتیاج داشتند تا مسیر تاریخی شان را در ظلمت حکومت مطلقه ، روشنی بخشد .

در سال ۱۸۸۳ از میان مهاجرین اولین گروه مارکسیستی برخاست . در سال ۱۸۹۸ در يك جلسه سری ، تأسیس حزب کارگران سوسیال - دموکرات روسیه اعلام شد (همه ما در آن زمان خود را سوسیال - دموکرات مینامیدیم) . در سال ۱۹۰۳ بین منشویک ها و بلشویک ها انشعاب شد . در سال ۱۹۱۲ ، بالاخره جناح بلشویک يك حزب مستقل شد .

حزب بلشویک آموخت که مکانیسم طبقاتی جامعه را در مبارزات و در رویدادهای عظیم این ۱۲ سال (۱۹۱۷-۱۹۰۵) تشخیص دهد. کادرهایی تربیت کرد که بطور یکسان قادر به ابتکار و فرمانبرداری بودند. انضباط عمل انقلابی حزب برپایه وحدت نظر، سنت مبارزه مشترک و اعتماد به رهبری آزموده شده استوار بود.

موقعیت حزب در سال ۱۹۱۷ از این قرار بود: با هیچ شمردن "اذهان عمومی" که بطور رسمی وجود داشت و خشم کاغذی مطبوعات روشنفکری، حزب خود را با جنبش توده ها وفق داد. کنترل کارخانه ها و جوخه های ارتش را به محکمی در دست نگهداشت. توده های دهقانی بیشتر و بیشتر به حزب روی آوردند. اگر منظور از کلمه "ملت" نه رؤسای ممتاز، بلکه اکثریت مردم یعنی کارگران و دهقانان باشد، پس بلشویسم در طول سال ۱۹۱۷ به حزب ملی واقعی روسیه مبدل گشت. در سپتامبر ۱۹۱۷، لنین که مجبور به اختفا بود اعلام کرد: "بحران آماده است، ساعت قیام فرارسیده است." حق با او بود. طبقات حاکمه در مقابل مسایل جنگ - زمین - آزادی ملی به بن بست رسیده بودند. سرانجام بورژوازی عقل از کف داد. احزاب دموکراتیک، منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها، با حمایت از جنگ امپریالیستی با سیاست نامؤثر امتیاز و ائتلاف با بورژوازی و مالکین فئودال بقایای اعتماد توده ها را از دست دادند. ارتش بیدار شده دیگر نمی خواست برای اهداف بیگانه امپریالیسم بجنگد. دهقانان بی اعتنا به نصایح دموکراتیک، مالکین را از ملکشان ریشه کن کردند. ملیت های ستمدیده اطراف نیز علیه بوروکراسی پطروگرا د بپا خاستند. در مهمترین شورا های کارگران و سربازان بلشویک ها مسلط بودند. کارگران و سربازان خواستار عمل

گشتند . د مل رسیده بود . نیش نیشتر لازم داشت .

قیام ، تنها تحت چنین شرایط اجتماعی و سیاسی ای ممکن بود و بدین ترتیب ، غیرقابل اجتناب نیز گشت . ولی قیام شوخی بردار نیست . لعنت بر جراحی که در بکار بردن نیشتر بیدقت است . قیام يك هنر است و قوانین و قواعد خودش را دارد .

حزب قیام اکتبر را با محاسبات خونسردانه و اراده های آتشین به انجام رسانید . و بشکرانه آن ، قیام تقریباً بدون قربانی پیروز گشت . از طریق شوراهای پیروزمند بلشویک ها خود را در رأس کشوری قرار دادند که ۱/۶ سطح کره ارض را دربر میگیرد .

احتمالاً اکثر شنوندگان من ، در سال ۱۹۱۷ ابداً با سیاست کاری نداشتند . چه بهتر ! مسایل جالب بیشماری اگر چه همیشه آسان نیستند در مقابل نسل جوان قرار دارد . ولی نمایندگان نسل پیرتر که در این سالن حاضرند بخوبی بخاطر می آورند که تسخیر قدرت توسط بلشویک ها با چه عکس العملی روبرو شد : به عنوان يك شگفتی ، همانند يك سوء تفاهم ، یا يك افتضاح ، غالباً بعنوان کابوس وحشتناکی که با اولین اشعه سحر ناگزیر به نابودی بود . بلشویک ها ۲۴ ساعت عمر خواهند کرد . يك هفته ، يك ماه ، يك سال ، مهلت باید مداوماً طویل تر میشد . حکام کشورهای تمام جهان علیه اولین دولت کارگری خود را مسلح کردند ، جنگ داخلی به غلیان آمد ، تعرض پشت تعرض ، محاصره ، سال پس از سال بدینسان گذشت . در عین حال ، تاریخ حیات ۱۵ ساله قدرت شوراها را ثبت کرده است .

بعضی از مخالفین خواهند گفت ، " بله ، ماجراجوئی اکتبر خود را اساسی تر از آنچه که بسیاری از ما می پنداشتیم نشان داده است . حتی

شاید چندان هم 'ماجراجوئی' نبود . معه‌ذا این سؤال بقوت خود باقی است : چه چیز با این بهای هنگفت بدست آمد ؟ آیا آن وظایف خیره کننده که بلشویک ها در آستانه انقلاب اعلام کردند ، برآورده شد ؟ " قبل از اینکه به مخالف فرضی خود جواب دهیم باید در نظر داشته باشیم که این سؤال فی‌النفسه و بخودی خود جدید نیست . بالعکس (این سؤال) انقلاب اکتبر را از بدو تولد قدم به قدم دنبال کرده است .

کلود آنه ، روزنامه نگار فرانسوی که هنگام انقلاب در پتروگراد بود در ۲۷ اکتبر ۱۹۱۷ نوشت : " افراطیون (در آن زمان فرانسوی ها بلشویک ها را چنین می نامیدند) قدرت را تسخیر کرده اند و روز بزرگ فرا رسیده است . من با خود می گویم ، بالاخره تحقق بهشت سوسیالیستی را که سالها بما وعده داده شده بود خواهیم دید ماجراجوئی تحسین آمیز ! یک موقعیت ممتاز ! " و غیره و غیره . چه نفرت صمیمانه ای در پس درود طعنه آمیز نهفته است ! همان صبح بعد از اشغال کاخ زمستانی روزنامه نگار ارتجاعی عجله کرد تا ادعای خود را برای بلیط ورودی به بهشت به ثبت رساند . ۱۵ سال از انقلاب گذشته است . دشمنان ما ، هرچه بی شائبه تر ، لذت کینه جویانه خویش را به این حقیقت ظاهر می سازند که حتی امروز در سرزمین شوراها کمترین نشانه ای از رفاه عمومی وجود ندارد . پس چرا انقلاب و چرا قربانی ؟ شنوندگان گرامی ، اجازه دهید فرض کنیم که من با تناقضات ، مشکلات ، اشتباهات و خواست های رژیم شوروی کمتر از دیگران آشنا نیستم . من شخصا هرگز نه در صحبت و نه در نوشتن بر آنها سرپوش نگذاشته ام . من معتقد بوده و هستم که سیاست های انقلابی ، برخلاف

سیاست محافظه کاری، هرگز نمیتواند بر مبنای پنهان کاری بنا شود .
 "گفتن آنچه که هست" میباید مهمترین اصل دولت کارگری باشد .
 ولی در انتقاد نیز چون در فعالیت سازنده، داشتن چشم انداز لازم است . ذهنی گرائی، بخصوص در مسایل مهم، مشاور فقیری است .
 فواصل زمانی باید در رابطه با وظایف تعیین شود نه برحسب تمایلات فکری شخص . پانزده سال چقدر در زندگی يك فرد طولانی بنظر می رسد ! در همین مدت بسیاری از هم نسلان ما به گور رفتند و آنها که باقی ماندند موی سرشان به سپیدی گرائیده است . ولی همین ۱۵ سال، در حیات يك مردم مدت زمان بی اهمیتی است . تنها دقیقه ای بر ساعت تاریخ است .

قرن ها لازم بود تا سرمایه داری خود را در مبارزه با قرون وسطی حفظ کند، سطح علم و تکنولوژی را ترقی دهد، راه آهن بسازد و سیم برق بکشد . و بعد ؟ بعد بشریت توسط سرمایه داری به جهنم جنگ ها و بحران ها فرو رفت ! ولی دشمنان سوسیالیسم یعنی هـواداران سرمایه داری، فقط يك دهه و نیم فرصت داده اند تا بهشت با همه اختراعات جدید، در روی زمین تعبیه گردد . خیر، ما هرگز چنیـن تعهدی نکرده ایم . چنین فرصت زمانی ای هرگز تعیین نشد .

پروسه های تحولات عظیم باید با مقیاس متناسب با آنها اندازه گیری شوند . من نمی دانم که آیا جامعه سوسیالیستی به بهشت انجیل شباهت دارد یا خیر . تردید دارم . ولی در اتحاد شوروی هنوز سوسیالیسم وجود ندارد . شرایطی که در آنجا حکمفرماست شرایطی است انتقالی، پر از تناقضات، با باری سنگین از میراث گذشته بر دوش و مضافا تحت فشار خصمانه دول سرمایه داری . انقلاب اکتبر اصول جامعه جدید

را اعلام کرده است . جمهوری شوراها فقط تحقق مرحله اولیه آنرا نشان داده است . اولین لامپی که ادیسون ساخت بسیار بد بود . ما باید بدانیم که چگونه آینده را از میان اشتباهات و خطاهای اولین ساختمان سوسیالیستی تمیز دهیم . ولی آیا دست آورد های انقلاب مصیبتی را که بر بشر نازل میشود و قربانی هائی را که بوجود آورده است توجیه میکند ؟ این سؤال بی ثمری است ، سراسر لفاظی است . چنانکه گوئی پروسه تاریخ ترازنامه دخل و خرج ارائه داده است ! ممکن است ما هم همینگونه سؤال کنیم که : با وجود مشکلات و بدبختی های موجود است بشر " آیا اصولا می ارزد که بدنیا بیائیم ؟ " و هاین در جواب نوشت " و احمق آنستکه انتظار جواب دارد . " چنین تراوشات مالیخولیائی فکری ، بشر را از بدنیا آوردن و بدنیا آمدن باز نداشته است . خودکشی هم خوشبختانه در این روزهای بی مانند بحران جهانی ، درصد کم - اهمیتی را تشکیل میدهد . ولی مردم هرگز بخودکشی پناه نمی برند . وقتی بارشان غیرقابل تحمل میشود از طریق انقلاب مفری می جویند .

بعلاوه چه کسی از تلفاتی که دگرگونی سوسیالیستی ببار می آورد رنجیده خاطر می شود ؟ غالبا ، همان کسانی که راه را برای تلفات جنگ امپریالیستی هموار کرده ، با شکوهش جلوه دادند ، و یا حداقل آنهاست که براحتی خود را با آن سازش دادند . حالا نوبت ماست که سؤال کنیم " آیا جنگ خود را توجیه کرده است ؟ برای ما چه ببار آورده است ؟ چه چیزی یاد داده است ؟ "

مورخ مرتجع هیپولایت تاین در کتاب یازده جلدیش علیه انقلاب کبیر فرانسه ، رنجهای مردم فرانسه را در سالهای دیکتاتوری ژاکوبین ها و بعد آن ، با لذتی نه خالی از کینه توزی تشریح میکند . وضع طبقات

پائین تر شهرها ، رنجبران ، کسانیکه بعنوان "سنکولات" جان شیرین را فدای انقلاب کردند ، از همه بدتر بود . حال خود اینها و یازنهایشان در شبهای سرد در صف میایستادند تا با دست خالی به اجاق خاموش خانواده بازگردند . در دهمین سال انقلاب ، پاریس فقیرتر از قبل از شروع انقلاب بود . حقایق دست چین شده ، تصنعاً سرهم شده ، برای توجیه رأی به بی‌ثمری انقلاب ، در خدمت تاین درآمدند . نگاه کنید ، رنجبران می‌خواستند دیکتاتور باشند و خود را به بینوائی کشاندند ! مشکل بتوان قطعه ای مایوس‌کننده تر از این تصور کرد . اولاً اگر انقلاب کشور را به بینوائی کشاند ، سرزنش آن اصولاً متوجه طبقات حاکمه است که مردم را به انقلاب کشاندند . ثانیاً انقلاب کبیر فرانسه خود را در گرسنگان صف نانوائی ها خلاصه نکرد . تمام فرانسه مدرن و از بسیاری جهات تمام تمدن جدید از بوته انقلاب فرانسه بپاخاست . در قرن گذشته در طول جنگ داخلی ایالات متحده در دهه ۱۸۶۰ ، پانصد هزار نفر کشته شدند . آیا این قربانی‌ها قابل توجیه است ؟

از نظر برده داران آمریکائی و طبقات حاکمه بریتانیای کبیر که همگام آنها بودند - خیر ! از نظر سیاهان و یا کارگر انگلیسی - مسلماً ! و از نقطه نظر پیشرفت کلی بشریت - ابداً جای شکی نیست . ایالات متحده با ابتکارات عملی نامحدود ، تکنولوژی عقلانی و انرژی اقتصادی کنونیش از درون جنگ داخلی دهه ۱۸۶۰ بیرون آمد . بر روی این دست آوردهای آمریکا ، بشریت جامعه نوین را خواهد ساخت . انقلاب اکتبر عمیق تر از انقلابات گذشته در درون مقدس ترین مقدرات جامعه یعنی روابط مالکیت رسوخ کرد . زمان بسیار طولانی‌تری

لازم است تا نتایج سازنده انقلاب در تمام جنبه های زندگی آشکار شود .
ولی جهت کلی دگرگونی هم اکنون آشکار شده است : جمهوری شوروی
هیچ گونه دلیلی نمی بیند که با سری افکنده در مقابل مفتریان سرمایه دار
زبان به عذرخواهی گشاید .

برای ارزیابی رژیم جدید از نقطه نظر پیشرفت بشریت ، ابتدا باید
باین سؤال جواب داد : "پیشرفت اجتماعی چگونه خود را منعکس میکند
و چگونه میتوان آنرا اندازه گرفت ؟"

ژرف ترین ، عینی ترین و انکارناپذیرترین ضابطه میگوید — پیشرفت
باید با رشد بارآوری کار اجتماعی سنجیده شود . هم اکنون تجربه ،
انقلاب اکتبر را از این نظر ارزیابی کرده است . برای اولین بار در تاریخ ،
اصول سازماندهی سوسیالیستی ، در مدت بسیار کمی توانسته است
نتایج بی سابقه ای در تولید به ثبت رساند .
منحنی توسعه صنعتی روسیه ، اگر در شاخص خام اعداد بیان شود
بصورت زیر است :

اگر ۱۹۱۳ آخرین سال قبل از جنگ را ۱۰۰ بگیریم ، سال ۱۹۲۰
بالاترین نقطه جنگ داخلی و پائین ترین نقطه در صنعت است . این
نقطه ۲۵ را نشان می دهد یعنی تولید یک چهارم تولید قبل از جنگ
است . در ۱۹۲۵ (تولید) به ۷۵ افزایش یافت یعنی سه چهارم
تولید قبل از جنگ . در ۱۹۲۹ در حدود ۲۰۰ و در ۱۹۳۲ ، ۳۰۰ ،
یعنی سه برابر میزان تولید در آستانه جنگ .

در پرتو شاخص های بین المللی ، این تصویر تکان دهنده تر میشود .
از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۲ ، تولیدات صنعتی در آلمان یک مرتبه ونیم و در
آمریکا دو مرتبه کاهش یافته است ، ولی این تولیدات در شوروی چهار

برابر افزایش یافته است . این ارقام خودشان بیانگر مطلب هستند .

من قصد انکار و پنهان کردن جنبه های نامطبوع اقتصاد شوروی را ندارم ، نتایج شاخص صنعتی بطور فوق العاده ای از رشد نامساعد کشاورزی تأثیر پذیرفته است . یعنی بخشی که هنوز به سطح متدهای سوسیالیستی نرسیده و در عین حال نه از نظر تکنیکی و اقتصادی بلکه با تدارکات ناکافی و بوروکراتیک به راه اشتراکی گشانده شده است . این مسئله مهمی است که در هر حال از حدود سخنرانی من خارج است .

شاخص ارقامی که آورده شد دقت بیشتری را ایجاب می کند . نتایج انکارناپذیر و شگفت انگیز صنعتی شدن شوروی ، از نقطه نظر تطابق متقابل اجزاء مختلف اقتصادی ، توازن دینامیک شان و در نتیجه ظرفیت تولید شان بازبینی اقتصادی بیشتری را طلب میکند . در اینجا مشکلات عظیم و حتی عقب گرد ها اجتناب ناپذیرند . سوسیالیسم بشکل کامل خود از درون برنامه پنج ساله برنمی خیزد . یعنی به آن شکل که مینروا از سر ژوپیترو یا ونوس از کف دریا برخاست . سوسیالیسم سال ها کار پیگیرانه ، اشتباهات ، تصحیحات و تجدید سازمان پیش پای خود دارد . بعلاوه نباید فراموش کنیم که ساختمان سوسیالیسم بر حسب طبیعتش تنها می تواند در عرصه جهانی به تکامل برسد . لیکن ، حتی نامساعدترین ترازنامه اقتصادی از نتایجی که تاکنون بدست آمده ، تنها می تواند نادرستی محاسبات اولیه ، اشتباهات برنامه ریزی و اشتباهات رهبری را آشکار سازد . ولی هرگز نمی تواند حقیقت مسلمی را که تجربه ثابت کرده است یعنی امکان افزایش بیسابقه بارآوری کار اشتراکی به کمک متد های سوسیالیستی را رد کند . هیچکس و هیچ چیز نمی تواند این پیروزی را که از اهمیت تاریخی و جهانی برخوردار است از ما بازستاند .

بعد از آنچه که گفته شد ، دیگر ارزش ندارد که در مورد این — شکایت که انقلاب اکتبر تمدن روسیه را به زوال کشانده است وقت صرف کنیم . این صدای خاموش نشدنی سالنها و محافل حاکمه است . " تمدن " فتودال - بورژوائی که توسط طغیان پرولتاریائی سرنگون شد فقط بربریتی بود با روکش طلائی . این تمدن با اینکه همواره دور از دسترس مردم روسیه قرار داشت چیزی که برای گنجینه نوع بشر تازگی داشته باشد ببار نیاورد .

ولی حتی در رابطه با این تمدن که مهاجرین سفید برای شوگواری می کنند ، باید سؤال را مشخص تر مطرح کنیم — این تمدن از چه نظر ویران شده است ؟ تنها از يك نظر و آن اینکه انحصار اقلیتی قلیل بر گنجینه تمدن ساقط گردیده است . ولی هر آنچه که از تمدن قدیم روسیه دارای ارزش فرهنگی بود دست نخورده باقی مانده است . " هانهای " بلشویسم نه فتوحات فکری را درهم شکسته اند و نه آفرینش های هنری را ، برعکس آنها بدقت آثار خلاقیت بشر را جمع آوری کرده و بنحوی نظیری منظم نمودند . فرهنگ پادشاهی ، اشرافی و بورژوازی اکنون فرهنگ موزه ها شده است .

مردم مشتاقانه از این موزه ها دیدن میکنند . ولی در آنها زندگی نمی کنند . آنها می آموزند ، می سازند . این حقیقت که انقلاب اکتبر به مردم روسیه ، ده ها ملت روسیه تزاری ، خواندن و نوشتن آموخت به تنهایی در سطحی بالاتر از جهنم خانه تمدن قبلی روسیه قرار دارد . انقلاب اکتبر اساس تمدن جدیدی را پی ریزی کرده که نه برای معدودی برگزیده بلکه برای همه طراحی شده است . این امر توسط توده های سراسر جهان احساس شد . لذا ، همدردی ایشان با اتحاد

شوروی به پر شوری نفرتی است که نسبت به روسیه تزاری داشتند .

شنوندگان محترم ، شما میدانید که زبان آدمی نه تنها برای نامگذاری وقایع بلکه همچنین برای ارزیابی آنها وسیله ای تعویض ناپذیر است . زبان با تصفیه هر آنچه که اتفاقی ، ضمنی و مصنوعی است در واقع آنچه را که اساسی و ذاتی است بطور کامل جذب می کند . توجه کنید زبان ملل متمدن با چه ظرافتی د و عصر از توسعه روسیه را مشخص کرده است . فرهنگ اشرافیت بربریت را با کلماتی چون تزار ، قزاق ، پوگروم ، ناگایکا به فرهنگ جهانی آورده است . شما این لغات و معانی شان را میدانید . انقلاب اکتبر به زبان جهان لغاتی چون بلشویک ، سوویت ، کولخوز ، گاس پلان و پیاتی لیتکا* را معرفی کرده است . بدین ترتیب زبان شناسی عملی ، دادگاه عالی تاریخی اش را تشکیل میدهد .

این حقیقت که انقلاب شخصیت مردم را شکل میدهد و میپروراند ، عمیق ترین و در عین حال مشکلترین جنبه انقلاب کبیر از نقطه نظر ارزیابی فوری است . تصویری که از مردم روسیه در سطحی وسیع داده شده است ایشان را مردمی تنبل ، بی اراده ، افسرده و درویش مآب نشان میدهد و این تصادفی هم نیست . ریشه های آن در گذشته است . ولی تاکنون در کشورهای غربی بدان تحولات خارق العاده ای که توسط انقلاب در شخصیت مردم ایجاد گردیده باندازه کافی توجه نشده است . آیا میتوانست غیر از این باشد ؟

هر فرد با تجربه ای میتواند تصویر جوانانی را که میشناخته بخاطر بیاورد . جوانانی مشتاق ، احساساتی ، بسیار مستعد که همه آنها یکباره ، تحت تأثیر يك انگیزه قوی روحی دارای شخصیتی مستحکم و غیر -

قابل تمیز از گذشته شده اند . در تکامل يك ملت ، يك چنین دگرگونی روحی توسط انقلاب عملی میشود .

قیام فوریه علیه استبداد ، مبارزه علیه نجبا ، علیه جنگ امپریالیستی ، برای صلح و زمین ، برای تساوی ملی ، قیام اکتبر ، سرنگونی بورژوازی و احزابی که در پی سازش با آن بودند ، سه سال جنگ داخلی در جبهه ای بطول پنج هزار میل ، سالهای محاصره ، بینوائی و بیماری - های مسری ، سالهای سخت تجدید بنای اقتصادی و مشکلات جدید و قناعت ، همه این مسایل مکتبی دشوار ولی خوب میسازد . پتك سنگین شیشه را خرد میکند ولی فولاد را می پردازد . پتك انقلاب فولاد شخصیت مردم را پرداخت .

ژنرال تزاری - زالسکی کمی پس از انقلاب با عصبانیت نوشت " چه کسی باور می کند که يك حمال یا يك نگهبان قاضی القضاات شود و یا يك خدمتکار بیمارستان به مدیر بیمارستان ، يك سلمان به کارمند اداره ، يك سرجوخه به فرمانده کل قوا ، يك کارگر روزمزد به شهردار و يك چلنگر به مدیر کارخانه بدل شود ؟ "

" چه کسی باور می کند ؟ " آنها مجبور بودند که باور کنند . وقتیکه سرجوخه ها ژنرالها را شکست دادند ، وقتیکه شهردار - کارگر روزمزد پیشین مقاومت بوروکراسی کهن را درهم شکست ، گریس کار واگن ، سیستم حمل و نقل را به نظم درآورد و چلنگر در سمت مدیر ، ماشین آلات صنعتی را بکار انداخت . آنها نمی توانستند کاری کنند جز آنکه باور کنند . " چه کسی باور می کند ؟ " بگذار آنها تنها تلاش کنند و باور نکنند .

برای توجیه پافشاری خارق العاده ای که توده های مردم اتحاد

شوروی در طول سالهای انقلاب نشان می‌دهند ، ناظران خارجی متعددی برطبق عادت باستانی ، روی خصلت " بی ارادگی " روسی تکیه می‌کنند . عجب اشتباه تاریخی بزرگی ! توده های انقلابی محرومیتها را صبورانه و نه با بی ارادگی تحمل می‌کنند . با دستهای خویشتن آینده بهتری را خلق می‌کنند و مصمم اند که به هر قیمتی آنها بسازند . بگذار دشمن طبقاتی تنها کوشش کند که اراده اش را از خارج به این توده های صبور تحمیل کند ! خیر ، بسود او خواهد بود که چنین تلاشی نکند !

اجازه دهید در خاتمه سعی کنیم تا مقام انقلاب روسیه را ، نه تنها در تاریخ روسیه بلکه در تاریخ جهان تعیین کنیم . در طول سال ۱۹۱۷ در يك دوره ۸ ماهه ، دو منحنی تاریخی یکدیگر را قطع کردند . انقلاب فوریه ، طنین دیررس مبارزات عظیمی بود که در طی قرون گذشته در قلمرو کشورهای هلند ، انگلستان ، فرانسه و تقریباً در تمام قاره اروپا در جریان بود . این انقلاب در ردیف انقلابات بورژوائی قرار می‌گیرد . انقلاب اکتبر مدعی و آغازگر سلطه پرولتاریاست . این سرمایه داری جهانی بود که اولین شکست عظیم خود را در خاک روسیه تجربه کرد . زنجیر در ضعیف ترین حلقه اش شکست . ولی این زنجیر بود که شکست نه فقط حلقه زنجیر .

عمر سرمایه داری بعنوان يك نظام جهانی بسر رسیده است . سرمایه داری قادر نیست که رسالت اساسی خود یعنی افزایش قدرت و ثروت بشر را بانجام برساند . بشریت نیز نمی‌تواند در سطحی که به آن رسیده است توقف کند . تنها افزایش نیرومند نیروهای تولیدی و يك نظام منطقی و با برنامه در تولید و توزیع یعنی نظام سوسیالیستی قادر

است کل بشریت را از داشتن يك سطح زندگی شایسته مطمئن سازد و در رابطه با این اقتصاد او را از احساس گرانبهای آزادی برخوردار نماید . آزادی به دو مفهوم ، اول اینکه بشر دیگر مجبور نخواهد بود که بخش مهمی از زندگیش را صرف کار جسمانی نماید . ثانيا ، دیگر تابع قوانین بازار ، یعنی نیروهای تیره و کوری که خارج از کنترل او رشد کرده اند نخواهد بود . بشر اقتصادش را آزادانه یعنی با قطب نمائی در دست و بر طبق يك برنامه خواهد ساخت . و این بار تنها کاری که در مقابل خود خواهد داشت اینست که کالبد جامعه را زیر اشعهء ایکس قرار دهد و تمام مجهولاتش را معلوم سازد و تمامی عملکرد آن را تابع برهان و ارادهء کل بشریت گرداند . سوسیالیسم در چنین مفهومی باید گامی جدید در راه پیشرفت تاریخی بشریت گردد . تمامی طبیعت در در نظر جد ما که خود را با تبر سنگی مسلح می کرد معرف توطئهء نیرو - های اسرارآمیز و متخاصم بود . از آن زمان تاکنون ، علوم طبیعی ، دست به دست تکنولوژی عملی داده و طبیعت را تا عمق ژرف ترین اسرارش روشن کرده است . فیزیکدان بوسیلهء انرژی الکتریکی دربارهء هستهء اتم نظر می دهد . آن زمان که علم بتواند براحتهی وظیفهء کیمیاگران را انجام دهد و زباله را به طلا و طلا را به زباله تبدیل کند چندان دور نیست . اکنون ارادهء خلاق بشر هرچه شجاعانه تر بر آنجا که زمانی شیاطین و خشم طبیعت حکمفرما بودند حکومت می کند .

لیکن بشر در عین حال که پیروزمندانه با طبیعت دست و پنجه نرم می کرد ، روابطش را با انسان های دیگر کورکورانه تقریبا مانند زنبور عسل یا مورچه ، برقرار نمود . به مسائل جامعهء بشری بسیار دیر و نامصم نزدیک شد . از مذهب شروع کرده و به سیاست رسید . اولین

پیروزی فردگرایی و راسیونالیسم (عقل گرایی) بورژوازی نهضت
 " اصلاح طلبی " رفرمسیون بود . این نهضت در محیطی که با سنتهای
 بیجان اداره می شد پدیدار گشت . اندیشه انتقادی از کلیسا به سوی
 دولت متوجه شد . نظریه برابری و حاکمیت مردم و حقوق بشر و حکومت
 شهروندان که در مبارزه علیه استبداد و دولت های قرون وسطائی بوجود
 آمده بود نیرومند تر شد . بدین ترتیب سیستم پارلمانتاریسم بوجود آمد .
 اندیشه انتقادی در قلمرو اداره دولتی رسوخ کرد . سیاست عقلانی
 دموکراسی بزرگترین دست آورد بورژوازی انقلابی بود .

ولی زندگی اقتصادی بین طبیعت و دولت قرار می گیرد . تکنولوژی
 بشر را از قید استبداد عناصر کهن یعنی خاك ، آب ، آتش و باد
 آزاد کرد تا او را تنها تحت قیادت خود درآورد . بشر از بردگی طبیعت
 باز ایستاد تا برده ماشین شود و بدتر از آن ، برده عرضه و تقاضا .
 بحران کنونی جهان به نحوی که بویژه غم انگیز است گواه این واقعیت
 است که چگونه بشری که در اعماق اقیانوس فرو می رود ، به ارتفاع جو
 سر می افرازد ، انسانی که بروی امواج نامرئی با ساکنین دیگر نقاط زمین
 سخن می گوید ، چگونه این حاکم مغرور و شجاع طبیعت برده نیروهای
 کور اقتصاد خویش باقی می ماند . وظایف تاریخی عصر ما عبارتست از ،
 جانشین کردن برنامه ریزی معقول بجای نوسان غیر قابل کنترل بازار ،
 عبارتست از تحت نظم درآوردن نیروهای تولید و وادار کردن این نیروها
 که بطور هماهنگ با یکدیگر کار کنند و مطیعانه به نیازهای بشر خدمت
 نمایند . فقط بر پایه مبانی جدید اجتماعی ، بشر قادر خواهد بود که
 خستگی را از جسم خود بیرون کند و نه فقط تعدادی برگزیده بلکه هر
 مرد و زنی بتواند در قلمرو اندیشه ، انسانی کامل شود .

ولی این هنوز پایان راه نیست بلکه تنها آغاز آنست . بشر خویشتن را اشرف مخلوقات می نامد و تا حدی در این ادعا محق است . ولی چه کسی ادعا کرده است که بشر امروزی آخرین و کامل ترین نمونه هوموسپین* است ؟ خیر ، بشر امروزی چه از نظر جسمی و چه از نظر فکری بسیار از تکامل بدور است . از نظر بیولوژیکی نارس است ، از نظر فکری ناتوان و فاقد تعادل جدید ارگانیکی می باشد .

صحیح است که بشریت بیش از یکبار غولهای در زمینه اندیشه و عمل پرورده است که چون قله های رشته کوهها سرآمد معاصرینشان بوده اند . نژاد بشری حق دارد که از داشتن ارسطو ، شکسپیئر ، داروین ، بتهوون ، گوته ، مارکس ، ادیسون و لنین بخود ببالد . ولی چرا آنها اینقدر نادرند ؟ قبل از هر چیز به این علت که همه ایمن افراد تقریباً بدون استثناء از طبقات بالا و متوسط جامعه آمده اند . اگر استثنائات نادر را کنار بگذاریم ، جرقه های نبوغ در اعماق سرکوب شده مردم قبل از اینکه شعله ور شوند می میرند . دلیل دیگر اینست که پروسه های خلقت ، رشد و آموزش انسان اساساً اتفاقی بوده و همچنان اتفاقی نیز باقی می ماند . این پروسه ها نه توسط تئوری و عمل روشن گشته و نه تابع آگاهی و اراده است .

مردم شناسی ، بیولوژی ، فیزیولوژی و روانشناسی کوهی از مطالب را بروی هم انباشته اند تا وظایف تکامل و رشد جسم و روح را با تمام وسعتش در برابر نوع بشر قرار دهند . روانکاوی ، با دست الهام بخش زیگموند فروید سرپوش چاه را برداشته است ، چاهی که شاعرانه " روح " خوانده می شود ، و چه چیز آشکار شده است ؟ اندیشه آگاه ما تنها بخش کوچکی از کار نیروهای مبهم روان است . غواصان ماهر به اعماق

اکیانوس فرو می‌روند و از ماهی‌های اسرارآمیز عکس برداری می‌کنند.
اندیشهٔ بشر با غور کردن در اعماق منابع روانی خویش، باید روشنگر
اسرارآمیزترین نیروهای محرك روح باشد و آنها را تابع برهان و اراده
نماید.

زمانیکه بشر کارش را با نیروهای بی‌نظم جامعهٔ خویش بانجام
رسانید، در هاون و قرع و انبیق کیمیاگر به کار کردن بروی خود
می‌پردازد. برای اولین بار بشر خویشتن را چون مادهٔ خام و یا
حد اکثر بعنوان محصولی که از لحاظ جسمی و روانی نیمه تمام است
در نظر خواهد گرفت. سوسیالیسم به معنای جهشی، از قلمرو احتیاجات
به قلمرو آزادی خواهد بود. سوسیالیسم همچنین بدین مفهوم است که
بشر امروزی با تمام تناقضات و فقدان هماهنگی، راه را برای نسل جدید
و سعادتمندتری می‌گشاید.



برخی از کتاب‌هایی که توسط نشر فانوس منتشر شده است :

- تاریخ انقلاب روسیه نوشته لئون تروتسکی (جلد اول ، دفتر اول)
- برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی نوشته لئون تروتسکی
- لنین جوان نوشته لئون تروتسکی
- نظری گسترده بر تاریخ (يك تحليل ماترياليستی) نوشته جورج نواک
- انسان سوسیالیستی نوشته ایزاک دویچر
- محاکمه سوسیالیسم نوشته جیمز پ. کانن
- ملیت و انقلاب در ایران نوشته محمود صیرفی زاده
- جنبش‌های اجتماعی ایران (شهریور ۱۳۲۰-۲۸ مرداد ۱۳۳۲)
- نقدی بر کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" نوشته حسین تقوی

شرح عکس‌روی جلد : تروتسکی در حال سخنرانی در کپنهاگ در سال ۱۹۳۴ . متن این سخنرانی مطالب جزوه حاضر ، "درد فـاع از انقلاب روسیه" را دربرمی‌گیرد .



شرکت نشر فانوس

چاپ اول خرداد ۱۳۵۹